گفت‌وگوی «جوان» با خانواده سرباز شهید حادثه تروریستی تفتان شهید علیرضا علی‌زاده به مناسبت چهلمین روز شهادتش

دوست داشت شبیه حاج قاسم باشد

■ صغری خیل فرهنگ

حادثه تروریستی تفتان سیستان‌وبلوچستان در تاریخ ۵ آبان ۱۴۰۳ اتفاق افتاد و به شهادت ۱۰ نفر از پرسنل نیروی انتظامی (فراجا) منجر شد. در این حمله که حوالی ساعت ۱۳ در مسیر گوهرکوه به بزمان و از سوی گروهک تروریستی جیش الظلم به وقوع پیوست سروان نعمت‌اله نوری، ستوان سوم ایمان درویشی، ستوان سوم مهدی خموشی علی‌آبادی، استوار دوم علیرضا آقاجانی امیرهنده، استوار یکم هادی زارع باغبیدی، گروهبان یکم پویا رحمت طلب ضیابری، سرباز علیرضا علی‌زاده، سرباز مهدی پریشانی فروشانی، سرباز صالح نوربخش حبیب آبادی و سرباز پویا صالحی یلمه علی آبادی به شهادت رسیدند. کمی بعد از این حادثه گروهک تروریستی جیش‌الظلم مسئولیت حمله را برعهده گرفت. گروهکی که در کارنامه خود عملیات‌های تروریستی متعددی دارد و هدفش ناامن کردن مرزهای شرقی ایران است. تحلیل‌ها نشان می‌دهد برخی کشورهای غربی و رژیم کودک‌کش صهیونیستی از این گروه تروریستی حمایت می‌کنند. سال‌هاست که شهدای نیروی انتظامی (فراجا) با شجاعت و فداکاری خود، مظلومانه پای امنیت و اقتدار کشور ایستاده‌اند و نامشان برای همیشه جاودان خواهد شد. در این نوشتار به بهانه چهلمین روز شهادت غیور مردان فراجا با خانواده شهید سرباز علیرضا علی‌زاده همکلام شدیم تا یادشان را گرامی بداریم؛ همان سربازی که آرزو داشت شبیه حاج قاسم باشد.

پدر شهید

شهید مدافع امنیت

شهید علیرضا علی‌زاده، سرباز قهرمان وطن، در ۱۹ سالگی و پس از ۱۱ ماه خدمت در مرزبانی فراجا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. او اهل روستای رجاآباد در پنج کیلومتری شهرستان مرودشت استان فارس بود. علیرضا در یک خانواده مذهبی و انقلابی بزرگ شد. پدر شهید می‌گوید: «خداوند با هدیه او به ما، لطفش را بر ما تمام کرد. او فرزندی نمونه و با اخلاق بود. بسیار مظلوم بود و احترام همه را نگه می‌داشت و مردمی بود. پسرم دوران ابتدایی‌اش را در زادگاهش سپری کرد و مقطع دبیرستان را هم در شهر مرودشت به پایان رساند. او دوران آموزشی را در پادگان دستغیب شهرستان جهرم گذراند.»

غیرت دینی داشت

پدر شهید خاطرنشان می‌کند: «علیرضا به شدت به ارزش‌های دینی و مذهبی پایبند بود. من یک پسر و یک دختر دیگر دارم اما نبود او برای خانواده سخت و بسیار دشوار است. مهم‌ترین شاخصه‌ای که در وجود پسرم بیش از هر شاخصه‌ای دیگر خودنمایی می‌کرد، غیرت دینی‌اش بود. جوان با غیرتی بود. خیلی ولایتمدار بود و ارادت زیادی به رهبر داشت. اهل مسجد و نماز جماعت بود. نهایتاً همه خوبی‌هایش او را تا شهادت رساند. پسرم در راه وطن و امنیت کشورش به شهادت رسید و من او را تقدیم انقلاب و رهبر کردم.»

حکم افسری علیرضا

به روز وداع و آخرین دیدارشان می‌رسیم. سکوت می‌کند. می‌توان از پشت همین خطوط تلفن هم فهمید که بغض‌هایش را به سختی فرو می‌برد که نکند دشمن شاد شویم. می‌گوید: «روز دوم آبان را خوب به یاد دارم. من و همسرم او را از زیر قرآن رد کردیم. همه وجودمان بغض شده بود. دوری او سخت بود، اما خودمان را محکم نشان می‌دادیم که وقت رفتن دلش نلرزد. از مادرش خداحافظی و هر دو از روستا به سمت مرودشت حرکت کردیم. مرودشت رسیده بودیم که همسرم با من تماس گرفت و گفت از ستاد فرماندهی شیراز تماس گرفته بودند. گفتند دهم آبان ماه حکم پسرتان آقای علیرضا علی‌زاده می‌آید. به پدرش بگویید بیاید این حکم را بگیرد و با خود به تفتان زاهدان ببرد و تحویل دهد.

قرار بود بعد از تحویل حکم به پاسگاه‌شان، او برای گذراندن دوره آموزشی افسری به اصفهان برود. وقتی خبر را به علیرضا دادم خیلی خوشحال شد. گفت بابا من می‌روم. شما حکم مرا که گرفتی به زاهدان بیاور.

خودش خیلی خدمت در نظام را دوست داشت. ثبت‌نام کرده بود و می‌خواست باقی عمرش را هم در فراجا بماند و برای تأمین امنیت کشورش جهاد کند. تعدادی از همکلاسی‌هایش هم مشوق او بودند. تعدادی از آنها رفته بودند که وارد فراجا شوند. کارهای علیرضا و پیگیری‌هایش هم نتیجه داد. حتی برای تحقیقات هم آمده بودند و او تأیید شده بود. می‌گفت بابا راه من دور است و منطقه محل خدمتم، سختی‌ها و خطرات خودش را دارد اما وقتی این دو سال را در سیستان بگذرانم و وارد کادر فراجا شوم دیگر برای خدمت به مناطق عملیاتی اعزام نمی‌شوم. می‌توانم برای خدمت به شهرستان خودمان بیایم، اما تقدیر برای او طور دیگری رقم خورد. علیرضا قبل از اینکه لباس خدمت در فراجا به تن کند، لایق شهادت شد. او رفت و با پیکر چاک چاک به شهرش برگشت. او در آخرین تماسی که با من داشت گفت من در آسایشگاه مشغول استراحت هستم و دو روز بعد به مأموریت اعزام شد.»

تصویر زیبای حاج قاسم

این روزها هر کس به دیدار ما می‌آید، از خوبی‌ها و خلقیات نیکوی پسرم روایت می‌کند. زندگی ما هم پر از خاطره است؛ خاطراتی که بعد از این باید با مرورشان زندگی بگذرانیم. چند وقت قبل از شهادتش یک تصویر زیبا از حاج قاسم خرید و به خانه آورد. وقتی از او پرسیدم چرا این تصویر را خریده است، گفت حاج قاسم را خیلی دوست دارد. او علاقه زیادی به شهدا به ویژه شهید سلیمانی داشت. هیچ گاه متوجه نشدم که چرا او آن روز آن تصویر را خرید و به خانه آورد، اما بعد از شهادتش این موضوع برایم معنای عمیق‌تری پیدا کرد. چرایی خرید آن تصویر حاج قاسم خودش حکایتی شنیدنی دارد، اما می‌دانم هر چه بین او و شهید سلیمانی گذشت، آن شد که چند روز بعد خودش به دیدار حاج قاسم نائل شد.»

گلزار شهدای روستای رجاآباد

و خبر شهادت: «من شغلم آزاد است. ضایعات پلاستیکی زمین‌های کشاورزی را می‌خرم و بعد می‌فروشم. پنجم آبان همچون روال روزهای دیگر برای جمع‌آوری ضایعات به صحرا رفته بودم. مادرش با من تماس گرفت و گفت گویا در تفتان سیستان و بلوچستان اتفاقی افتاده است. مادرش نام پسرمان را در زیرنویس تلویزیون خوانده و با من تماس گرفته بود. نمی‌دانستم خودم را چگونه به خانه برسانم. وقتی رسیدم و متوجه حادثه شدم و نامش را بارها در زیرنویس تلویزیون دیدم، متوجه شهادت او شدم. بعد از شهادت، پیکرش با حضور جمعی از مردم و مسئولان در حرم مطهر حضرت شاهچراغ (ع) تشییع و سپس به زادگاهش منتقل شد تا در کنار دیگر شهدای گلزار روستای‌مان آرام گیرد. از شهدای روستا می‌توانم به شهیدان صدرالله زارع، هوشنگ زارع، ابن علی زارع، عبدالله زارع، آقا میرزا زارع و علی زارع اشاره کنم.

مادر شهید

روایت بهترین هدیه علیرضا به مادر حکایت عکس ماندگاری است که دوست داشت در آن خیلی شبیه حاج قاسم باشد. مادر شهید می‌گوید: «عکسی از پسرم برای‌تان ارسال کرده‌ایم که در آن عکس سعی کرده خیلی شبیه حاج قاسم باشد، اما آن تصویر حکایتی شنیدنی دارد که در این مجال برای‌تان بازگو می‌کنم. دوران آموزشی‌اش را در شهرستان جهرم گذراند. روزی عکاسی را می‌بیند و به او می‌گوید می‌خواهم عکسی از من بگیرید که خیلی شبیه شهدا باشم! علیرضا عکس حاج قاسم را به عکاس نشان می‌دهد و می‌گوید می‌خواهم عکس من شبیه این تصویر حاج قاسم باشد.

عکاس به شوخی به علیرضا می‌گوید عکسی می‌گیرم که نه تنها شبیه حاج قاسم باشد، بلکه عطر و بوی شهادت هم بدهد.

علیرضا بعد از دو ماه به مرخصی آمد. خیلی ذوق و شوق دیدار ما را داشت. وقتی مرا از همان راه دور دید، فریاد زد مامان مامان! برایت یک هدیه آوردم. همان چیزی که خیلی دوستش داری!

> **هر چه می‌گذشت، علیرضای من مهربان‌تر، دلسوزتر و عزیزتر می‌شد. اهالی روستا می‌گفتند هر وقت چهره پسرت را می‌بینیم، یاد شهدا می‌افتیم. حقیقت این بود که هر چه می‌گذشت او بیشتر شبیه شهدا می‌شد. هر کس پروفایل مرا می‌دید می‌گفت چرا علیرضا چنین عکسی گرفته است، چهره‌اش خیلی به شهدا می‌خورد! چرا پایین پروفایل‌تان چنین متنی نوشته‌اید...؟ برایشان جوابی نداشتم، فقط می‌گفتم چون از دیدن این عکس لذت می‌برم**

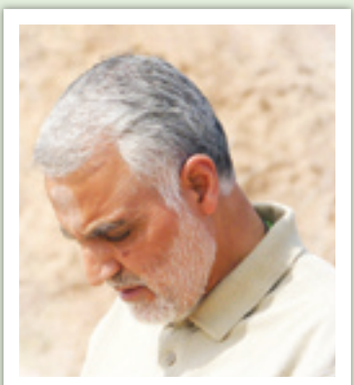

شهید علیرضا علی‌زاده

آن لحظه به هر هدیه‌ای فکر کردم جز آنکه علیرضا برایم آورده بود! وقتی به من رسید، مرا در آغوش گرفت. بعد عکسی را که زیر لباسش پنهان کرده بود، بیرون آورد و به من نشان داد.

بعد گفت مادر ببین عکاس چه عکس قشنگی از من گرفته است. به عکاس گفتم عکسی از من بگیرد که خیلی شبیه عکس حاج قاسم باشد. همانطور که عکس را در دست گرفته بود، او را در آغوش گرفتم. به یکباره اشکم جاری شد.

راستش را بخواهید از این کارش خیلی خوشم آمده بود. گفتم البته که باید شبیه حاج قاسم باشی! برای اینکه او ناراحت نشود بغض‌هایم را قورت دادم و اشک‌هایم را پاک کردم. علیرضا خیلی دل نازک بود. خیلی وقت‌ها مراعاتش را می‌کردم و پیش او ناراحتی و گریه نمی‌کردم. او می‌دانست که ما شهید و شهادت را دوست داریم و می‌ستاییم. پسرم با این کارش ما را برای همیشه خوشحال کرد.

بعد از آن بود که آن عکس شد تصویر همیشگی پروفایلم. در توضیحات هم نوشته بودم تو می‌روی و با مهدی(ع) برمی‌گردی.

همه دوستان و آشنایان که عکس علیرضا را می‌دیدند، می‌گفتند اگر چیزی به شما بگوییم، ناراحت نمی‌شوید؟

می‌گفتم نه.

آنها هم می‌گفتند که چرا علیرضا چنین عکسی گرفته است، چهره‌اش خیلی به شهدا می‌خورد! چرا پایین پروفایل‌تان چنین متنی را نوشته‌اید...؟ برایشان جوابی نداشتم، فقط می‌گفتم چون از دیدن این عکس لذت می‌برم. همه از خوبی‌ها و حیای علیرضا برایم می‌گفتند. دوستانم می‌گفتند چرا پسرت وقتی با ما صحبت می‌کند سرش همیشه پایین است؟! خیلی غیرت داشت. از آن عکس و آن حرف‌ها که خیلی شان همیشگی و تکراری بودند ماه‌ها گذشت.

هر چه می‌گذشت، علیرضای من مهربان‌تر، دلسوزتر و عزیزتر می‌شد.

اهالی روستا می‌گفتند هر وقت چهره پسرت را می‌بینیم، یاد شهدا می‌افتیم. حقیقت این بود که هر چه می‌گذشت او بیشتر شبیه شهدا می‌شد. یکی از مشغولیت‌هایش حضور در کلاس‌های قرآن و احکام بود و این چیزی بود که ما می‌خواستیم. مهم‌ترین دلیلی که باعث شد من و پدرش رضایت دهیم که علیرضا وارد نظام شود، همین مسیر الهی و درستی بود که در پیش گرفته بود.

چون می‌دانستیم همیشه انسان‌هایی از جانشان می‌گذرند که با ایمان، صالح و پرهیزگار هستند.

حالا بعد از شهادتش می‌نشینم و به خلقیاتش فکر می‌کنم. آداب و رفتار او را مرور می‌کنم. با خود می‌گویم شهیدانه زیست که شهید شد.

همانطور که سردار عزیز ما گفته بود: «تا کسی شهید نباشد، شهید نمی‌شود.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۸۵

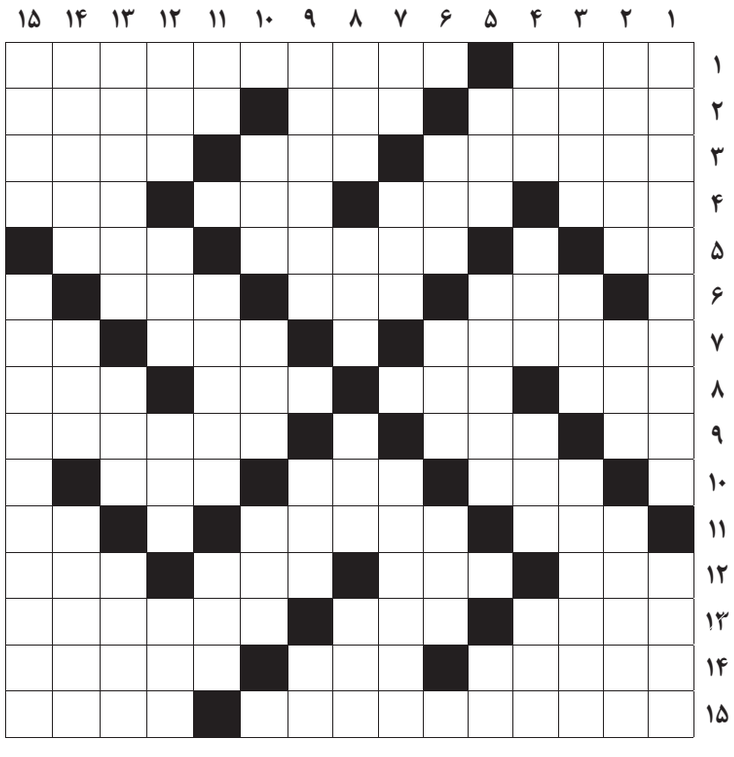

از راست به چپ

■ ۱-کمین گاه-عشاق معروف داستان‌ها ■ ۲-بلدرچین-محل ذخیره سوخت در خودرو-علم کشورداری ■ ۳-عنوانی در ارتش قدیم-بخشی از اوستا در ستایش پروردگار-جوال دوز ■ ۴-بدهی بانکی-ثروت و دارایی-قیمت-خونبها ■ ۵-خاک نرم-تن و بدن انسان-گفتار ■ ۶-آسمان-ظرف روغن-روان و آسان ■ ۷-مهارت زیاد-کاشتن-دیو و پری ■ ۸-پشت شکم-نیتروژن-درخت لرزان-صوت ■ ۹-کوبیده-هر بخش از اوستا-جشن روز بعد از عروسی ۱۰-اصل و ریشه-مال مرده-از ظروف آزمایشگاهی ■ ۱۱-علف خشک-دستگاه تعیین کننده میزان مصرف آب یا برق-خدا ■ ۱۲-از پسران نوح(ع)-مقابل قله-ترسیدن حیوانات-یارصندلی ■ ۱۳-رسیدن-گوسفند قربانی که به مکه برند-نگهبان شتر ■ ۱۴-نقل داستان-گرفتن-اتومبیل ■ ۱۵-از خشکبار معروف-واحد پول در عهد قاجار

از بالا به پایین

■ ۱-از وسایل نقلیه سبک-جنگنده ■ ۲-آستانه در-پاره خون-نخ بافندگی ■ ۳-الحاقیه و ضمیمه-از اعیاد مسلمانان-صبح ■ ۴-شهری در فرانسه در کنار دریای مدیترانه-نای-مادر بزرگ-جد ■ ۵-پیاله-شماره پشت پرونده-زمینه ■ ۶-گوسفند جنگی-جلودار سپاه-از فراورده های شیر ■ ۷-تیر پیکاندار-دیوار و چینه-فعل موشک یا بمب ■ ۸-رسوب رود-شیر-خواب کوتاه-بستنی ■ ۹-دو روز بعد از جمعه-از صورت های فلکی-از مذاهب بودایی ■ ۱۰-شکننده-نوعی بست-خاک گور ■ ۱۱-فلز سرخ رسانا-اطاقی در زیرزمین برای خنک نگه داشتن مواد غذایی-ابزار دفاعی برخی چهارپایان ■ ۱۲-گروه و دسته-فلز نرم-ظرف حمام-طرز ■ ۱۳-چین خوردگی یا فرورفتگی طبقات زمین-نام دیوی که انگشتر حضرت سلیمان(ع) را دزدید-آغاز و ابتدا ■ ۱۴-مجموع اسباب-توانگری-بوته جالیزی ■ ۱۵-بخشش و عطا-از شاعران قصیده گوی قرن ششم با لقب حکیم بزرگ و صاحب اثر کارنامه بلخ

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۱							
						۳		۷
	۶		۸		۵			
			۹	۴		۸		
۱	۸	۷				۴		
							۳	۶
		۴				۶	۱	
		۲						
	۷		۳	۲		۵	۸	

۶	۷	۹	۲	۴	۴	۱	۸	۵
۴	۵	۸	۷	۱	۴	۴	۹	۲
۴	۱	۲	۸	۵	۹	۴	۴	۷
۲	۴	۱	۴	۷	۸	۹	۵	۶
۵	۴	۴	۴	۹	۲	۷	۸	۱
۵	۶	۶	۴	۲	۵	۸	۷	۴
۱	۴	۴	۹	۴	۷	۵	۲	۸
۸	۹	۴	۵	۱	۷	۶	۴	۴
۷	۲	۵	۶	۸	۴	۴	۱	۹

جدول کلمات متقاطع
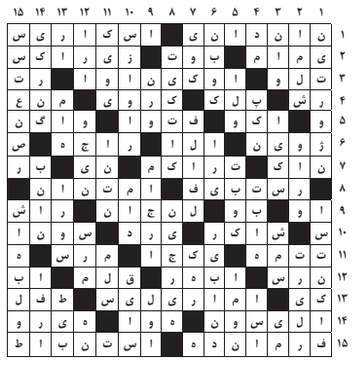
پاسخ جدول شماره ۷۱۸۴